

## فارابی خراسانی

و آثار او

کسانی که ارسطو را معلم اول دانسته اند ابو نصر فارابی را معلم ثانی گفته اند از این نظر که فارابی در فلسفه افلاطون و ارسطو مطالعات بسیاری کرده و کتابهای خود را بر اساس تحقیق و شرح در فلسفه ارسطو نوشته است.

فارابی در شهر فاراب یا فاریاب که از شهرهای خراسان در منطقه سغد بوده است و در شمال شهر چاچ قرار داشته متولد شده و پس از آنکه بیش از هشتاد سال از عمرش گذشته است در دمشق فوت کرده و ظاهراً در همان شهر مدفون گردیده است.

در سال تاریخ فوت فارابی اختلاف است ابن خلکان و قاضی اندلسی فوت او را در ۳۳۹ و حبیب السیر در ۳۴۳ و در روایات دیگری ۳۳۶ ذکر کرده اند.

همچنین نوشته اند که فارابی در دمشق فوت کرد و بدستور سیف الدوله حاکم دمشق در بیرون شهر دمشق مدفون شد. روایات دیگری هست که فارابی در راه دمشق به عسقلان بدست دزدان افتاده و کشته شده و یا در راه مکه بوسیله دزدان به قتل رسیده است.

اما به صحت این دو روایت نمی توان اعتماد کرد زیرا فارابی در آن هنگام بیش از هشتاد سال عمر داشته و پیرمردی فقیر و از کار افتاده بوده است و بعید بنظر میرسد که راهزنان چنین مردی را بیهوده کشته باشند زیرا نه قدرتی داشته است نه مال و منالی و نه نفوذ و مریدی؛

✱

ابن الندیم در کتاب خود (الفهرست) که سال ۳۷۷ تالیف کرده و در این تاریخ کمتر از چهل سال از فوت فارابی می گذشته است در باره وی چنین می نویسد :

«- ابو نصر محمد بن محمد بن طرخان اصلش از فاریاب خراسان است و از متقدمین در هنر منطق و علوم قدیمه است و او را کتابهای است کتاب مراتب العلوم - کتاب تفسیر قطعه‌ای از کتاب اخلاق ارسطالیس - همچنین از کتابهای ارسطالیس آنچه درست است و میان مردم متداول است تفسیر کرده است - و کتاب القیاس قاطیغوریاس - کتاب البرهان آنالوطیقا کتاب الخطابه اروتوریکا - کتاب المغالطین سوفسطیقا علی جهت الجوامع و مجموعه‌هایی هم در کتب منطق دارد که خالی از لطف نیست.»

\*

قاصی صاعد اندلسی نام او را «ابو نصر محمد بن نصر فارابی» نوشته و شهرستانی او را «ابی نصر محمد بن محمد بن طرخان فارابی» گفته و حبیب السیر نوشته است نام وی «محمد ترخان» بود و بعضی دیگر او را بنام «ابو نصر محمد بن طرخان بن اوزلغ» نامیده و گاهی کلمه «الترکی» را هم بنام وی اضافه کرده‌اند.

همچنین کتابهای زیادی بوی نسبت داده‌اند که شماره تالیفات فارابی را متجاوز از چهل کتاب نشان داده و مقداری از نامهای این کتابها را نیز نوشته‌اند. در اینجا چندین نام از این قبیل را می‌نویسیم :

- کتاب ابطال احکام النجوم - کتاب التعلیم - ادب الجدل - المدخل فی صناعة الموسيقى - کتاب الاجتماعات المدنیة و....

و افزوده‌اند که ابن سینا گفته است که وی در کتابخانه نوح بن منصور سامانی بکلیه این کتب دست یافته و همه علوم آن را فرا گرفته است بطوریکه در فلسفه و منطق شاگرد فارابی بحساب می‌آید.

\*

ابن خلکان افسانه‌ای را به فارابی نسبت داده و گفته است این حکایت را از مجموعه‌های داستانهای بدست آورده و حبیب السیر نوشته‌های ابن خلکان را ترجمه و با کمی تحریف نقل کرده است. و آن افسانه این است :

- فارابی در ضمن سیر و سفر بدمشق رفت و به مجلس امیر سیف الدوله علی بن عبدالله حمدان تغلبی حاکم دمشق وارد شد. در آن روز جمع بسیاری از دانشمندان در مجلس سیف الدوله گرد آمده بودند و از هر دری سخن می‌گفتند و فارابی در «لباس ترکان» با نجارفته بود!

سیف الدوله به فارابی گفت

- بنشین .

فارابی گفت :

- کجا بنشینیم؟ بانتخاب خودم یا بانتخاب تو؟

سیف الدوله جواب داد :

- جای خودت :

فارابی پیش رفت و از میان دانشمندان گذشت و در کنار سیف الدوله برمسند او نشست و طوری نشست که سیف الدوله بزحمت افتاد و ناچار شد کمی آنطرف تر بنشیند ! بنا بر این ناراحت و خشمگین شد و بازبان مخصوصی که میان او و علما نش بود به آنها دستور داد همینکه مجلس تمام شد فارابی را دستگیر کنند و بقتل برسانند ،

اما فارابی که این زبان را میدانست گفت :

- اصبر فان الامور بعواقبها

سیف الدوله تعجب کرد و پرسید که آیا تو این زبان را می دانی؟

فارابی گفت :

- بلی . من پیش از هفتاد زبان را میدانم ! .

باری در مجلس سیف الدوله بحثها بمیان آمد و فارابی همه دانشمندان را مغلوب و مجاب کرد تا کار به آنجا کشید که دانشمندان میخواستند قلم و کاغذ بیاورند و گفته های فارابی را بنویسند اما سیف الدوله اجازه نداد بنویسند (معلوم نیست چرا؟)

وقتی علماء از مجلس رفتند سیف الدوله فارابی را نگاه داشت و از او پرسید چیزی میخوری؟ گفت نمی خورم . گفت چیزی می آشامی؟ گفت خیر . پرسید میل داری نوازندگان بنوازند؟ . فارابی گفت موافقم .

بنا بر این مطربان آمدند و شروع بنواختن کردند . اما فارابی از هر يك از ایشان ایرادهائی گرفت .

سیف الدوله پرسید آیا تو از موسیقی هم سررشته داری؟ فارابی جواب مثبت داد و سپس در مقابل تقاضای حاکم دمشق چند قطعه چوب از میان شال کمرش بیرون آورد و بهم وصل کرد و شروع بنواختن کرد



همه حاضرین بی اختیار به خنده افتادند و از خنده روده بر شدند !

فارابی چوبها را تغییر شکل داد و نواخت  
این بار همه حاضرین بگریه افتادند و زارزار گریه کردند!  
دوباره فارابی چوبها را يك جور دیگری بهم سوار کرد و  
شروع به نواختن نمود .

تمام حاضرین به چرت افتادند و بخواب سنگین فرورفتند و  
صدای خرناسه شان بلند شد !

و آنوقت فارابی از آن مجلس بیرون رفت !  
نگارنده سالها قبل این داستان را از درویشی شنیده بودم .  
اماداستان بصورتیکه درویش تعریف میکرد بهمین جا ختم نمی شد بلکه  
دنباله دار تر بود! باین شرح :

- فارابی از مجلس حاکم دمشق فرار کرد و شبانه از شهر بیرون  
رفت و خود را بکاروانی رسانید و بر شتریکه پیشرو قافله بود سوار شد  
و دستور داد تمام زنگهای شترها را از صدا انداختند. آنکاه آلت  
موسیقی خودش را كوك کرد و شروع بنواختن کرد. همه مردم کاروان  
شترها و الاغها بشان برقص و شادی آمدند و چنان نشاطی پیدا کردند که  
بدون آنکه خودشان فهمیده باشند تا صبح آن شب بیش از چهل فرسخ  
راه رفتند! و شهری رسیدند. فارابی از آنها فرار کرد و تمام اهل قافله  
از پا درآمدند و همه شترها و سایر حیوانات از شدت خستگی تلف  
شدند .

و منظور فارابی این بود که از چنگ مامورین حاکم دمشق فرار  
کند و از دسترس آنها خارج شود !

\*

کسانیکه این افسانهها را ساخته اند و بیش از چهل کتاب به  
فارابی نسبت داده اند و فارابی را ترك دانسته و فاراب را از شهرهای  
ترکستان معرفی کرده اند این مطلب را هم اضافه کرده اند که فارابی  
تمام عمر هشتاد ساله خود را در گوشه گیری و سیروسفر گذرانده و هرگز  
با مردم معاشرت نمی کرده و در اواخر عمرش در دمشق بوده و روزی

چهاردرهم از سیف الدوله میگرفته و در کناری سرگرم تالیف و تصنیف بوده و بیش از این چهاردرهم خرج نمی کرده و ضمناً یکی از آلات موسیقی بنام قانون را از ابتکارات فارابی معرفی کرده اند.

همچنین گفته اند فارابی به عربی و فارسی شعر می سروده و این دو شعر را با نسبت داده اند :

- اسرار وجود خام و ناپخته بماند  
وان گوهر بس شریف ناسفته بماند  
هر کس بدلیل عقل چیزی گفتند  
آن نکته که اصل بود ناگفته بماند

\*

ای آنکه شما پیرو جوان دیدارید  
ازرق پوشان این کهن دیوارید  
طفلی ز شما در بر ما محبوس است  
اورا به خلاص همتی بکمارید !  
دوبیت اخیر و مخصوصاً کلمه خلاص در آن که خلاصه ای از  
فلسفه و منطق فارابی است قابل توجه و تأمل است.

\*\*\*

ملاحظه: آنچه نوشته شد مجموعه اقوالی است که در کتابهای  
مختلف درباره فارابی دیده میشود و اینک باید از میان این گفته ها و  
افسانه ها با ابونصر فارابی آشنا شد؛ اسانی  
بطوریکه نوشتیم این ندیم که مباحث فارابی بوده و سی چهل  
سال پس از او کتاب خود را نوشته است و نوشته هایش سندیت دارد .  
فارابی را از «فاریاب خراسان» دانسته و او را از دانشمندان منطق  
و علوم قدیمه شمرده است :

نه در خصوص چهل کتاب فارابی حرفی زده . نه از موسیقی دانی  
اوسخنی بمیان آورده و نه او را بنام معلم ثانی شناخته و بطور کلی اهمیت  
مخصوصی به فارابی نداده است .

اما ملاحظه میشود؛ که بعدها فارابی را «ترك» گفته اند و بیش  
از چهل کتاب با او منسوب کرده اند و افسانه های مسخره ای برای عجیب

و غریب نشان دادن او ساخته اند که بهیچوجه قابل قبول نیست همچنین فارابی را بگوشه گیری و سیر آفاق و انفس و بالاخره شهید شدن بدست دزدان کشانیده اند از مجموعه این گفته ها چنین استنباط می شود که نویسندگان مزبور غرض خاصی در معرفی فارابی و آثار او داشته اند و کوشش می کرده اند در عین حال که او را «معلم ثانی» و نابغه بی نظیر «عالم اسلامی» معرفی کنند جزء دسته مخصوصی که مورد نظرشان بوده است وارد نمایند .

در اینجا چند توضیح مطلب را روشن تر میکند :

یکی اینکه شهر فاریاب در شمال چاچ در منطقه سغد قرار داشته و همانطور که ابن ندیم نوشته است فاریاب از شهرهای خراسان است ، زیرا شمال خراسان بدو منطقه سغد و خوارزم قسمت شده که سغد در شرق و خوارزم در غرب خراسان شمالی قرار داشته و مردم این دو منطقه مثل سایر مردم خراسان بفارسی سخن میگفته اند نه ترکی !

دیگر اینکه کلمه ترک در اوایل پیدایش اسلام بمردمی اطلاق شده است که ایرانیان آنها را «تورانی» می گفته اند ( توران از نظر معنی کلمه مقابل ایران است ) و مفهوم کلی آن این بوده است که مردمی که اسلام را نپذیرفته اند ترک خوانده میشوند .

اما چون قسمت های شمال خراسان مرکز نشوونمای دین مهری و مانوی بوده و پیروان این دین ها با آسانی اسلام را قبول نمی کرده اند ، لذا ترک نامیده می شده اند . پس از ظهور و سلجوقیان سرزمین های شمال خراسان بمناسبت وجود جمع زیادی از مهری ها و مانوی ها در آنجا بنام ترکستان نامیده شده است .

و بالاخره باید توجه داشت که پیروان دین مانوی بعدها در لباس مسلمانی عقاید و افکار مانوی را ترویج می کرده اند و ما حاصل گفته های ایشان کناره گیری از دنیای دون و ریاضت کشیدن و بخود شکنجه دادن و زاهد و عابد بودن و زن نگرفتن و تشویق مردم به بی عفتی و فحشاء و بدبینی شدید به جهان و مردم جهان بوده است .